

بَارِح

علمی اجتماعى صفهان

ورود و شدن اخير

جلد دوم

تأليف:

سید مصباح الدين مهدي

هادی نجفی در حجابی اکابر سنه ۱۴۰۷ ق
هزار و چهارصد و هفتاد و هفتاد
از پدر خود اجازه اجتهاد و روایت دریافت کرد

رساله‌ای

در احوالات آیه الله

حاج شیخ محمد حسین نجفی اصفهانی
صاحب مجد البیان فی تفسیر القرآن

نویسنده

علامه فقیه شهید آیت الله حاج شیخ نورالله نجفی (ثقه الاسلام)

مترجم

هادی نجفی

هزار و چهارصد و هفتاد و هفتاد

۱۴۰۶ قمری ترجمه شده

مقدمه بقلم مترجم :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله والصلوة والسلام على نبیه محمد وآله .

یکی از خویشان و دوستانم که او را بر خود مقدم میدارم از من خواست که این رساله شریفه را بفارسی برگردانم ، تا مدتی از انجام اینکار بعلت تراکم اشتغالات تحصیلی سرباز زدم و چون اصرار زیاد نمود انجام آنرا بیکی از دوستان که برای ایشان احترام خاصی قائل می باشم واگذار کردم و چون او پس از گذشت مدت زمانی بدلائل واهی از بانجام رسانیدن آن خود داری کرده این جانب شخصاً بناچار در فرصت مناسب شروع بآن مهم نمودم و ترجمه را شروع کردم .

اگر در ترجمه موفقیتی حاصل شده باشد و خوب و روان انجام گرفته باشد این موفقیت را از کرامات صاحب رساله و قلم روان مؤلف آن میدانم و اگر خطا

وسهوی پیدا شده باشد از قلم این حقیر است .

بدان امید که چراغی باشد فرا راه نفوس مستعده و سالکان طریق که رفتار آن

عالم جلیل سر مشق زندگی آنان باشد . هزار و چهارصد و شصت شمسی

اول ربیع المولود ۱۴۰۶

قم المقدسه : هادی نجفی

هادی نجفی در ۱۴۰۷ حرم علیہ التعلیه شده



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين خالق الخلق اجمعين والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين .
اما بعد : چنین گوید بنده گناهکار خطا کار، امیدوار رحمت پروردگار مهدی ملقب به نور الله عفی الله عن جرائمه واثامه وایده الله بطاعته فی قصیر ایامه .
بعضی از دوستان که نمی توانم مخالفت آنها را بکنم و سخنشان را نپذیرم از من خواسته اند که گوشه ای از احوالات صاحب این کتاب ^(۱) [آیت الله حاج شیخ محمد حسین نجفی طاب ثراه] را بدون ایجاز و اطناب بنویسم تا خواننده با توجه بیشتر بمطالعه پردازد و استفاده بیشتری ببرد ، من نیز خواسته ایشان را پذیرفتم بخاطر اینکه ، نعمت های الهی را شکر گزار و حقی برادری را بانجام رسانیده باشم . با اینکه وقت محدود بود و افکار مغشوش و در این کار توکل کردم به حضرت پروردگار و او مرا در همه امور کفایت است .

(۱) تفسیر مرحوم حاج شیخ محمد حسین نجفی علیه الرحمه .

پس چنین آغاز می کنم: او شیخ بارع و تأیید شده جامع و دریای محیط و دانشمند عمیق و عقل بسیط و عدل و سیط، زاده بزرگان علم، عالم عماد و دانای نبیه الساقی الوجیه زاهد پا کدامن و دانشمند بزرگوار و عنصر لطیف خاتم المجتهدین و داناترین پیشینیان و متأخرین رئیس حکمای الهی پناه عارفان سالک، مبرا از هر عیب و بدی، برادرم و یار مهربانم و فرزند مادرم شیخ محمد حسین اصفهانی از نظر محل تولد و نجفی از دیدگاه مدفن اعلی الله فی خطائر القدس مقامه و محشور گرداند او را با سرورانش در روز واپسین و رستاخیز فرزند شیخ عالم کامل حجت اسلام و مسلمین آیت خداوند بر جمیع خلق پناه مذهب و ملت و مسلمانها و پناهگاه دنیا و دین الدر الزاهر و العلم الباهر و الادی العلامة الشیخ محمد باقر فرزند شیخ عالم کامل معلم بشر و عقل حادی عشر استاد کل در کل التقی التقی الشیخ محمد تقی صاحب هدایه المسترشدین علی معالم اصول الدین قدس الله ارواحهما الشریفه .

اولئك ابائی فجئنی بمثلهم اذ اجتمعوا یاجریر المجامع

اذا لم یجئنی مجیب من بعد او قریب اذا فتخرت باباء ذوی حسب

صدقته فیہ ولكن بشس ما ولدوا .

و بالجمله او عالمی کامل و فقیهی محدث، اصولی حکیم متبحر و زاهدی جامع و ماهر و در زمان خود کم نظیر در فقه و اصول و حدیث و معانی و بی مانند در فلسفه و کلام و عرفان و ریاضی بود، روزگار چون او بخود ندیده بود جمع بود در او آنچه انسان واقعی از حقیقت انسان می طلبد وی از بزرگان علماء معقول و منقول و از دقیقترین و پاکترین و شریفترین دانایان به اصول و فروع از کلیه علماء استاد در اثر ذهن و فکر و قواد نقاد خود مقدم بود هیبتی عظیم و هیبتی داشت همتی بلند و قدرت فهم و درکی سریع داشت (بهتر آنست که بقیه ستایشها را بعین عبارت نقل کنیم که ضمناً قدرت چیز نویسی مرحوم ثقة الاسلام را نیز نشان داده

باشیم ضمناً در ترجمه آنها فائده زیادی تصور نمی کنیم (جلیل المنزلة والمقدار
جزیل الموهبة والایثار جاهماً للعلوم الدینه عارفاً بالمعارف الیقینیه کاشفاً عن الاسرار
العرفانیه وافقاً علی السرائر الافغانیه معلماً فی مضامیر الغرائب من العلوم مسلماً فی
فنون الفقه والاصول والتفسیر والرسوم عادم العدیل فی ارشاد الخلائق بحسن
التفسیر وفاقد البدیل فی هداية الخلق الی الحق والحقایق بلطف التقرير فسبحان
الذی ورثه غیر الامامة والعصمة ما اراد وجعله حجة علی قاطبة البشر فی يوم
المعاد ونصبه علماً یأتم به فی کل عصر العلماء الامجاد .

واو (که رحمت خداوند تبارک وتعالی بر او باد) از ابتدای امر واوائل
سنش ، زبیرک و باهوش پرهیزگار و پاک از بدبها ، مواظب نماز و دور از شهوات
و شبهات مشغول به بحث و درس و استفاده بود ، همتش در دوران نوجوانی متوجه
به یاد گرفتن دانشها و معارف بود در همه حالات ، در رفتن و آمدنها ، نسبت به عمر
خود که آنرا صرف کارهای بیهوده و بی جا کند بخل می ورزید و آنرا به بازی
و بیکاری نمی گذرانیید .

از فراگیری علوم صرف و نحو و معانی و بیان و سایر علوم مقدماتی فارغ شد
قبل از آنکه بحد بلوغ و تکلیف برسد . در این وقت بتحصیل فقه و اصول در نزد
پدر علامه ام که خداوند بلند گرداند مقام او را بدون بسطالات و وقت گذرانی
و سستی پرداخت در این هنگام از شدت هوش و زیرکی و خوش فهمی و جربزه ای که
داشت بزرگان طلاب و دانشجویان زبردست و ماهر از مباحثه با او میهراسیدند
و حال آنکه در سنین نوجوانی بود (و نسبت به بسیاری از آنها سالی کمتر بود)
و بزرگان علماء و طالبان علم به بلندی مقام و منزلت او اعتراف مینمودند .

پس از آن جهت تکمیل به نجف اشرف که بر ساکن آن مقام شریف هزاران
درود و شرف باد روانه شد و در آن مکان مقدس سالها رحل اقامت افکند و بسا

رئیس فقهاء ومحدثین عماد ملت ودین شیخ الطائفة در زمان خود واستاد فقه و حدیث دوران خویش خالوزاده ما علامه شیخ راضی نجفی خداوند به مغفرت خود او را بپوشاند و در بهشت او را ساکن گرداند .

۳ - و از آن جمله است : شیخ فقیه عالم العجب العجاب وانجب الانجاب وبهترین خردمندان وبرگزیده خداوند عزیز وهاب مروج مذهب ودین واستاد فقهاء ومجتهدین وآیت الله در زمین استاد بشر ومجدد مذهب در قرن رابع عشر پناه مردمان وحجت اسلام الحسن المستحسن الحاج میرزا حسن الشیرازی مولداً والسامرائی مسکناً والغروی مدفناً افاض الله علی روحه شبابیت الغفران واسکنه مع اولیائه فی روضة الجنان .

وگروهی دیگر از علماء عاملین وفقهاء متبحرین .

مراجعت به اصفهان :

پس زمانیکه از تحصیل وتکمیل آن درفروع واصول وجمع کردن بین معقول ومنقول فراغت حاصل کرد در حال سلامت مزاج وبهره مندی کامل بمنزل وماوای خود در اصفهان که خدا آنجا را از پیش آمدها حفظ کند باز گشت و به افاده واستفاده مشغول شده و بسر متکای تدریس وافاده تکیه زد . طالبان علم از هر گوشه وکنار ودور ونزدیک بدو رو نهادند وجهت تحصیل وبرا احاطه نمودند . وی در صدر مجلس تدریس بدون مخالف جای گرفت وبر همه علماء زمان برتری یافت ، هر صاحب فضلی بیه فضل او وهمه صاحبان علوم وفنون مختلف اذعان واعتراف نمودند . وی با لطف بیان وتفسیر ونأویل نیکو مردم را ارشاد وهدایت نموده وموعظه ونصیحت میفرمود ودر این مورد نیز باتفاق همگان یگانه وبی نظیر شد .

تغییر حالت :

پس در این حالات وزمان بود که حالتی باو دست داد که از دنیای فریبنده و مردم بریدد و متوجه قیامت وروز رستاخیز شد . آنچه را از موعظه وارشاد و تدریس و مباحثه بر عهده گرفته بود بیکباره ترك کرد و آنچه را که مانع انس با حضرت حق جل و علا که نعم الانیس است را رها ساخت .

از صبح سعادت نوری بر او تابید که همه تاریکیهای شبهای ظلمانی را روشن ساخت و از نور حقیقت پرتوی بر او ظاهر شد که همه ابرهای کدر و تیره و کور دلی را پاره کرده بیکسو زد . و به فکر و ذکر و تلاوت قرآن مشغول شد و شب و روزش را بزه و عبادت صرف میکرد از خواندن ذکر « لا اله الا الله » در شب و روز خسته نمیشد . همچون زن بچه مرده آشکار او پنهان بر نفس خود می گریست به طوریکه برادران او از شدت گریه اش ناراحت میشدند و زنان و کودکان از فریاد و ناله اش به گریه می افتادند برخی از همسایگان از او خواستند که گریه خود را یا در شب یا در روز ترك کند و گفتند که شدت گریه او مانع خواب و استراحت آنانست .

مسافرت به نجف :

در همین دوران مسافرتی در خدمتش جهت زیارت نجف اشرف در بهترین حالات نمودم . در طول راه با وجودیکه رفیق راهی جز من نبود کلمه ای با من سخن نگفت نه کم و نه زیاد مگر با کلمات مقطعه بسیار اندک و همه را بذکر خداوند قادر متعال مشغول بود .

و هر کس بحال او نگاه میکرد و کثرت گریه و زاریش و آه و ناله اش را

می شنید از کردها گرفته تا دیگران که به دین و قیامت اعتقاد ندارند بدون اختیار حالشان تغییر میکرد و اشک از چشمانشان جاری میشد بدون بصیرت و بینائی .

دربکی از روزها درین راه داخل در گرما به شد که جمعی از کردها و روستائیان و عوام در آنجا بودند بمجرد اینکه حال او و خضوع و خشوع و گریه و اشکش را دیدند حالشان پریشان شد و بی اختیار اشک از چشمانشان جاری شده و صداهایشان خاموش گشت . پس پاک و منزّه است خدائیکه در حقیقت اثری در دلها قرار داد که عقلا بدان احاطه پیدا نمیکند ، و قرارداد برای حق حقیقی که در دلها اثر میگذارد و غفلت و بی خبری را از بین میبرد و در سخن او که خدایش پیامرزد اثر عجیبی در دلها بود بطوریکه کمتر وقتی بود که کسی را نصیحت کند و او را پند و اندرز دهد مگر آنکه در نفس و میل او اثر می کرد و در او تصرف میکرد بطوریکه متوجه عبادت و اطاعت حضرت حق می گشت .

روزی به یکی از اصحاب بزرگوارش در نجف اشرف فرمود : و آن کس شیخ عالم فاضل مؤید شیخ علی محمد که خداوند او را سلامت و باقی بدارد و به حد اعلای آرزوهایش برساند : « بر تو باد به نماز شب خواندن » این سخن چنان در نفس شریف او اثر گذارد که تا مدتهای زیاد که من دیدم ترك نفرمود حتی در سفرهای مشکل و گرفتاریهای بزرگ .

علت ترك علاقه :

علت قطع علاقه و توجه او بخداوند عزوجل و برگشت از هر چه جز اوست بر حسب آنچه برای من حدیث کرد شیخ بزرگوار و فاضل ارجمند دانشمند امین و دانای عمل کننده و استوار پناه ملت و حق و دین افتخار علماء عاملین و مورد اعتماد اسلام و مسلمین برادر بزرگوار محترم حاج شیخ محمد علی خدای مرا

فدای او گرداند و سایه او را بر غیرش مستدام بدارد و سلامت و پایداریش بدارد از قول و گفتار او (یعنی حاج شیخ محمد حسین) که گفت :

زمانیکه در اصفهان امام جماعت بودم در سینه و قلبم و سوسه‌ای ایجاد شد که از ناحیه شیطان بود که در سینه‌های مردم ایجاد شبهه و سوسه می‌کند . هر روز قبل از آنکه جهت نماز از خانه خارج شوم یک ساعت و دو ساعت در این باره می‌اندیشیدم تا نیت خود را جهت خدای خود خالص گردانم خلوصی که جهت نماز واجب حتمی است . فکر میکردم در فانی بودن دنیا و آنچه که موجب غرور در آنست و عدم ناپایداری نعمتها و خوشیها و آنچه از مکروهات و بدیها جهت اهل دنیا آماده شده و سپری شدن تمام سختیها و آسانیها و همچنین فکر میکردم در آخرت و پایداری بودن آن و آنچه موجب نجات و رستگاری و یا سبب هلاک و نابودی در آنجا خواهد بود این افکار بمخاطر آن بود که ریا را از خود و عمل خود رفع کنم و ظاهر سازی و جلب توجه دیگران را نسبت بخود دور سازم . این اندیشه‌ها چنان در قلب من اثر کرد که بطور کلی از غیر خدا بریدم و با تمام وجود روی بحضرت معبود نهادم و آنچه بمن رسید همه و همه بمخاطر تفکر و اندیشه در آن ساعات بود و حقیقت این فرمایش بر من ظاهر شد که میفرماید : « تفکر ساعة خیر من عبادة سنة و انه اصل لكل العبادات و رأس لجميع السعادات » اندیشیدن يك ساعت بهتر است از عبادت کردن يك سال زیرا اصل همه عبادات و سرمنشأ تمام سعادت‌ها اندیشه و فکر است .

نقل يك حکایت :

همچنین حدیث کرد مرا (برای من گفت) از او (یعنی مرحوم حاج شیخ محمد علی از حاج شیخ محمد حسین) که گفت : که یاد ندارم (بمخاطر نمایاوم)

که در عمرم نا فرمانی خدا و مرتکب گناهی شده باشم حتی در يك چشم بر هم زدنی و با این حال نفس خود را از معصیت تبرئه نمی کنم و او در گفتار خود راستگو بود در آنچه از حالات خود بیان و ظاهر ساخت مورد تصدیق و امین بدون شك و شبهه و خداوند داناست .

دو مکاشفه :

و همچنین نقل کرد برای من شیخ امین و مورد اعتماد فاضل محدث عالم عامل دانشمند تأیید شده افتخارفقهاء و زبده علماء هادی مهدی شیخ ما حاج میرزا مهدی خداوند تأیید فرماید او را و باقی بدارد ویرا و او را به منتهای آرزوهایش برساند وی داماد خواهرش و دوستش و پسر خاله او بود و از دوستان یکدل و در دوستی و صداقت و وفاء خالص و پاک بود گفت در یکی از روزها از جناب او که پاک گرداند خداوند روح شریف او را سؤال کردم از آنچه که خود برأی العین از مقامات و کرامات در دوران اشتغال به مجاهدات و ریاضات شرعیه داشته است پس از آنکه در این باره شدیداً انکار داشت دو موضوع بیان نمود :

۱ - در شبهای چندی نوری در نظرم ظاهر میشد که تاریکی ها را روشن می ساخت و در آن روشنائی آنچه را که از چشم مردمان پنهان و ناپیدا است را می دیدم و در آن نور در شب تاریک کتاب مطالعه میکردم بدون آنکه احتیاجی به نوری دیگر و چراغ داشته باشم .

۲ - در همان دوران اشتغال بر ریاضات و مجاهدات نفسانی گاه میشد که گرسنه شده و زیاد میل بغذا پیدا میکردم در این هنگام از عالم غیب انواع خوردنیها و آشامیدنیها بر ایمن آماده میشد بقدر حاجت از آن غذاها و نوشیدنیها مصرف میکردم تا جائیکه رفع گرسنگی و تشنگی از من تا چندین روز میشد . و قسم بجان خودم

که راست گفت در آنچه گفت . و این چیزها نسبت بمقامات این دانشمند زاهد دانا وبافضیلت مقدار اندکی است و خداوند دانا بحقیقت حالات می باشد .
او در اواخر عمر ودوران گذشتن روزگارش : بسیار نیکو کار ، وفادار ، خندان وخوشحال مهربان ودوستی رفیق وبرادری پاکدل بود به همنشینی او هر کس انس میگرفت واز مجالست وگفتگوی با او سیر نمیشد .

شیخ در سفر :

در یکی از سفرها که بزیارت ائمه اطهار علیهم السلام مشرف میشد من رفیق راهش بودم از خوش صحبتی ومحبت خالص وبی شائبه او چیزها دیدم ، کارهای من و همراهانم را انجام میداد کلیه کارها وتحمل انواع زحمتهای از بار بردن ودیگر زحمتهای بلکه بانوکران در کارهای مربوط به آنها شرکت مینمود درحالیکه بسیار خرم وشادمان میبود .

و او مساعدت بسیار میکرد ومخارج زندگیش اندک بود ، لباس خشن ودرشت می پوشید و غذاهای ناگوار میخورد وشام ونهار خود را بفقراء ویتیمان میداد وبه اندک چیزی که مایه سد جوع او در شبانه روز باشد قناعت میورزید مازاد مخارج خود را به فقیران میداد .

مردی دوراندیش شکیبیا وبسا وقار در کلیه حالات در خوشی وناخوشیها بود .

شکل وشمایل :

دارای اندامی متوسط ، ضعیف ولاغر اندام ، گوشت در بدنش کم بود دارای

مزا جی ناتوان، چشمهای گیرا، بینی کشیده، ابروان کمانی، گندم گون با قیافه ای نمکین، ریش اوتنگ و آثار پیری در آن ظاهر شده بود گونه ها فرو رفته و بدون گوشت (ضعیف) اثر ابله در صورت او نمایان دندانهایش کمی گشاده بوده.

شاگردی من نزد او:

من در خدمتش در نجف اشرف در ابتدای تشریف در آن ارض مقدس مقداری از کتاب «فصول» تألیف عموی علامه ام در اصول و کمی از علم هیئت و مقداری از علم معقول را تلمذ کردم.

در زمانیکه در اصفهان بود در منزل خود اطاق کوچک تازیکی را برای خود انتخاب کرده بود که شب و روز از آنجا بیرون نمی آمد و پیوسته به فکر و ذکر و عبادت در آن جایگاه در آشکار و نهان مشغول بود.

تولد و وفات:

تولدش در دوم محرم سنه ۱۲۶۶ و وفاتش در اولین روز محرم سال ۱۳۰۸ در اوائل ظهر واقع شد مدت عمر شریفش چهل و دو سال يك روز کم بود. و نقل کرد برای من یکی از خدمتکارانش که من بگفته او مطمئن هستم که در موقع وفات او حاضر بوده شنیده است که او در آخرین لحظات زندگانی این شعر را میخوانده:

آنکه دائم هوس سوختن ما میکرد کاش می آمد و از دور تماشا میکرد
و بر خردمندان مناسبت این شعر در آن حالت مخفی و پنهان نمی باشد.
و خداوند دانا تر است به حقیقت حالها.

نقل يك رؤبا: و نقل کرد یکی از بزرگانیکه بگفتارش مطمئن میباشم از قول

یکی از بزرگان و کسانی که مورد اطمینان می‌باشند که گفت :
در عالم رؤیا چنین دیدم که در سامراء میباشم و در آنجا خدمت حضرت
رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شرفیاب شدم پس از کلماتی بآن حضرت
عرض کردم :

ای رسول خدا ، شیخ مرتضی انصاری نجات یافت ؟

فرمودند آری بشفاعت ما نجات یافت .

گفتم شیخ محمد باقر اصفهانی یعنی پدر علامه ام نجات یافت ؟

فرمودند آری بدوستی ما نجات یافت .

عرض کردم شیخ محمد حسین اصفهانی نجات یافت ؟

فرمودند او بر خدا وارد شد و هر چه میخواست خداوند باو عطا فرمود .

و خداوند دانا به ابتداء و انتهای کاربندگان است .

تشریف به حرم مطهر :

و نقل کرد یکی از کسانی که به نقل و روایتش اطمینان هست از مرد صالحی
که دربان روضه مطهره نجف برساکن آنجا هزاران سلام و تحیت باد که گفت :
شیخ محمد حسین در دوره تشریفش بدان استان مبارک آخرین کسی بود که
در شبها از حرم مطهر خارج میشد و اولین فردی بود که سحرگاه موقع گشودن درب
حرم وارد می‌گشت .

در یکی از شبها او از حرم خارج شد و من نیز خارج شده درهای حرم را
بستم چون موقع سحر برای گشودن درها آمدم صدائی و گفتگوئی از داخل روضه
مطهره شنیدم وجود کسانی را حس کردم که گویا دو نفر بایکدیگر سخن می‌گویند
ترسیدم که مبادا برخی از سارقین و دزدان جهت دزدیدن اموال و چیزهای گرانبهای

حرم باشند با شتاب درب حرم مطهر را گشودم با تعجب مشاهده کردم که شیخ محمد حسین اصفهانی مقابل ضریح مطهر و مرقد منور ایستاده است شگفتی من از آن بود که چگونه قبل از گشوده شدن درب حرم خود را بداخل حرم رسانیده و از کیفیت و حقیقت موضوع جو یا شدم و پرسیدم در آن موقع و حال با که سخن میگفتی ؟ بمن دستور سکوت داده و قسم داد مرا که تا او در قید حیات است این موضوع را برای احدی بیان نکنم و خداوند دانایانتر است . انتهى .

ماده تاریخ وفات :

چون فوت آن بزرگوار در دهه عاشوراء واقع شد یکی از شعراء تاریخ وفاتش را باین مصرع گفت : « با حسین شهید شد محشور » و من در تاریخ وفاتش گفتم : « تلم الاسلام ثلمه » .
چون خبر وفات او و سپری شدن روزگار زندگانیش بمن رسید اورا در يك قصیده مفصلی مرثیه گفتم که دوست داشتم که بعضی از آنرا در این کتاب شریف بیاورم .

مطلع قصیده این است :

یا عین جودی بحمر الدمع مدارا

واذکر مساکین من تهویه والدارا

منازل عطلت من اهلها و خلت

واستوحشت بعد ما کانوا لها جارا

بالله سل مدمع الباکى هل ارتحلوا

ام هل بقى عنهم فى الربع آثارا

واز اشعار این قصیده است :

ام انس اذ زارنی واللیل معتکر
ثم استهل دموع العین من جزع
کادت تاجج نیران الغرام به
وظل ینثر فی ورد الخدود اسأ
وصاح صبراً فان القوم قد ظعنوا
افدیه من زائر جنح الدجی زارا
وظل دمعا علی الخدین مدرارا
ثارا تضرم فی الاحشاء سعارا
لثالی الدمع مقلالا ومکثارا
یا بعدها منزلا ساروا واسفارا

وهم از این قصیده است در مرثیه :

لهفی علی جیره جار الرمان بهم
لهفی علی قمر قد غاب عن نظری
کنا وکانوا جمیعاً فی هوی وتقی
حتى رمثنا صروف الدهر من عجل
قد کنت ارجو فدتك النفس یا املی
لکن قضایا قضاء الله غالیة
واضر موافی الحشام من هجرهم نارا
من ان تکتمل للوصل مضمارا
عوناً علی الدهر ابراداً واصدارا
وفرقتنا بدوح الارض اشطارا
ان یستدام لنا الايام اعصارا
ولیس بعد قضاء الله انکارا

واز اشعار این قصیده است :

قد حاز من دوحه العلیاء ازهرها
ما کان بدرأ ولكن یتضاء به
وکان اوسعنا حلماً واصبرنا
وکل نبت نما من معشب حسن
روضاً وارفعها شأناً ومقدارا
ما کان بحرأ ولكن کان ذخارا
علی الحوادث ايساراً واعسارا
یکون اقصرها عیشاً واعمارا

قصیده دیگر : همچنین در مرثیت او قصیده مفصل طویل دیگری گفتیم
واراده کردم که بعضی از اشعار آنرا در این جا بیاورم اگر چه من راهرو این
راهها نبوده‌ام (شاعر و مرثیه سرا نبوده‌ام) .

مطلع آن قصیده این است :

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| حل جاد صب بالهوى فاجودا | ام زاد عن لوم العدى فاذودا |
| ام هل افاق من الصباية عاشق | فافيق ام هل استطاع جحودا |
| ام هل سمعت بعاشق ذاق الهوى | فاطاع عاذله وخان عهدا |
| ام هل رأيت متيما خاف الردى | فى وصل من يهوى فرام صدودا |
| ما كنت اول من تصدر للهوى | ذاق النوى دهرأ ومات شهيدا |
| تبدو على كل الامور نقيصة | والحب يوماً بعد يوم يزيدا |
| اتسرى الصبايب الفتى بالله ام | ذم الصباية فى السورى محمودا |
| كيف التستر والوشاة على الهوى | وجدى وكدى والسقام شهودا |
| وغرير دمع فى الهوى يهريقها | نار تأجج فى الكلى وسهودا |

وهم از اشعار اين قصيده است در حماسه :

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| لله ايام الصبا اذ كان لى | نجم المسرة بازغأ مسعودا |
| ويهنى سكر الشباب كانى | غصن يعبل به الصبا ويعيدا |
| يا دهر كف فسان من عادته | شمس العداوة لا يخاف عنيدا |
| ودع التحاول لمن تدلل من غدا | قد نال عزا ما عليه مزيدا |
| من مبلغ العلياء عنى انى | احمى حماها قائماً وقعودا |
| وانار ضييع لباهها وحليفها | عند الهزاهز مصدرأ وورودا |
| والمجد ما رفعت لمجد راية | الا اخذت ذمامها والمعفودا |
| والعين شاخصة الى عليائه | شرزأ اذا ما الناس عندرقودا |
| فكرب داهية رفعت قناعها | ومعاضل كشتها وعقودا |
| كم طارق غرثى كشت كروبه | وبذلت فيه طارقا وتليدا |
| ومخوف صرف الزمان اجرته | وصرفته رطب اللسان حميدا |
| وبدا غصون المجد متى مورقا | بيد تمد الى الفحار مديدا |

لواخذ الشرف الفتى لرأيتلى
 لكن من غير الزمان وصرفه
 كراحوادث والشهور لحادث
 وارى المنايا والمنى اثرالفتى
 فى الدهر مادام السماء خلودا
 لم ينج مذموماً ولا محمورا
 لا والد يبقى ولا مولودا
 يتسابقان وما لهن مدودا

وهم از اين قصيده است در مرثيت :

يا صاحبي ارى التهاجر قاتلى
 عوداذكر الى بعد تذكراالهوى
 كنا جميعاً فى مضامير الهوى
 فأباد تاريب الزمان وصرفه
 مهلا روييات الزمان وصرفه
 بابى اخأبراً كريماً ماجداً
 قدكان بحرألفضائل والنهى
 ما جاد بعدك وابل طلاولا
 ولقد بخر على الزمان واهله
 لهفى لايام الوصال وقد مضت
 هيهات ان يلد الزمان بمثله
 يغرزعلى بان ارى غوث الورى
 من الارامل واليتامى والتقى
 عوداً على ود الاحبة عودا
 عهد الحبيب وفضله المشهودا
 فى ظل شاخصة العلى ممدودا
 يا ليت كلكاة الزمان تبودا
 امهل رويداً وامهلين رويدا
 قد عاش محموداً ومات سعيدا
 ان كان للبحر العطا والجودا
 اخضر بعدك للمسرة عمودا
 اذمايرونك والفخار فقيدا
 يا ليت ايام الوصال تعودا
 وان استكان وابذل المجهودا
 ما بين اطباق الثرى ملحودا
 والنائبات اذا وردن ورودا

تمام شد ترجمه رساله شريف بدست بنده خاطى جانى، فقير رحمت پروردگار

غنى هادى نجفى در اول شهر ربيع الولود سنة ١٤٠٦ .

